

# شیوه و شروط افاده‌ی حصر در «انّما»، «انّما» و «نفی و استثناء»

پژوهشگر

محمدصادق عظیمی

استاد راهنما

علی جاودان فر

مدرسه علمیه حقانی

سال تحصیلی ۹۷ - ۹۶



## چکیده

بعد از مطالعات مختلف در کتب تفسیری و ادبی مشاهده شد که اختلافات بسیاری در این باره که چه عواملی و در چه حالتی و به چه صورتی، افاده‌ی معنای حصر می‌کنند، وجود داشت. از آنجایی که فهم معنای حصر در کلام در مواردی به فهم غرض اصلی متکلم از آوردن آن عبارت و استظهارات اصولی و تفسیر دقیق و درست آیات و روایات و در مواردی هم به فهم بعضی محسنات و زیبایی‌ها کلام کمک می‌کند و اختلاف زیادی هم در کتب اصولی و بلاغی و تفسیر قرآن در این زمینه مشاهده می‌شد، نگارنده حقیر در صدد آن بر آمد تا بررسی کاملی حول ادوات حصر که در اصطلاح بلاغیون اعم از حروف و هیئات مفید معنای حصر است انجام دهد.

از آنجایی که بررسی تمامی ادواتی که معنای حصر را افاده می‌کنند، در این زمان مشخص برای نگارنده مقدور نبود. بر آن شدم تا در این مقاله ۳ تا از ادوات حصر پرکاربرد را مورد بررسی قرار دهم و در مقالات بعدی به بررسی بقیه آنها بپردازم.

از آنجایی که ما می‌خواستیم اثبات کنیم که مثلاً فلان ادوات حصر معنای حصر دارد یا نه، تتبع زیادی در کتب تفسیری و بلاغی و اصولی و لغوی و حتی نحوی انجام دادیم تا در مواردی که اختلافات زیاد است، آن را بهتر به تصویر کشیده و بعضاً با نظر خودمان یا ادله‌ی خودشان به نظر صحیحی دست یابیم. بعد از بررسی‌ها به این نتیجه رسیدیم که :

**إنما:** به نحو موضوع له بر معنای حصر دلالت دارد. در این بین کثیری از اقوال مخالف را هم مطرح کردیم و به نقد و بررسی آنها پرداختیم.

**أنما:** به نحو موضوع له بر معنای حصر دلالت دارد. البته قائل به این قول شدن در آنما بسیار سخت تر از إنما بود ولی با تتبع بسیار و هم چنین بیان یک فرض قوی در تطور تاریخی اقوال به این نتیجه رسیدیم. **نفی و استثناء:** استثناء منقطع هم به یک نحوی دلالت بر معنای حصر دارد. همچنین استثناء تام هم با دو شرط معنای حصر را افاده می‌کند.

## کلیدواژه

ادات حصر، إنما، أنما، استثناء منقطع، استثناء تام

## فهرست مطالب

مقدمه	۱
تجزیه مسأله:	۱
تبیین مسأله:	۱
جایگاه بحث:	۱
ضرورت و ثمرات بحث:	۱
فصل اول : مفهوم شناسی لغوی و اصطلاحی	۲
حصر	۲
إفادۀ	۲
فصل دوم : إنما	۳
قائلین به معنای موضوع له	۳
قائلین به عدم افاده‌ی حصر به معنای موضوع له	۷
توضیحی درباره‌ی نظر فخررازی	۸
استدلالات قائلین به عدم افاده‌ی حصر إنما به نحو موضوع له	۸
علل عدم درک معنای حصر در استعمالات «إنما»	۱۰
۱ . عدم درک صحیح حصر اضافی	۱۰
۲ . عدم درک صحیح حصر ادعائی	۱۱
۳ . عدم تشخیص درست محصور و محصور فیه	۱۱
۴ . خلط داعی (غرض - معنای ثانی) با معنا	۱۱
جمع بندی فصل دوم	۱۲
فصل سوم : أنما	۱۳
قرائن بر معنای حصر به نحو موضوع له	۱۳
قرینه اول: تصریح بعضی لغویون	۱۳
قرینه دوم: درک معنای حصر توسط بسیاری از مفسرین مشهور و متقدم	۱۴
قرینه سوم: یک فرضیه	۱۵
مخالفین معنای حصر برای «أنما»	۱۶
جمع بندی فصل سوم	۱۶

فصل چهارم : نفی و استثناء.....	۱۷
۱. متصل و منقطع.....	۱۷
۲. موجب و غیرموجب.....	۲۰
۳. تام و مفرغ.....	۲۰
جمع بندی فصل چهارم.....	۲۱
منابع و مآخذ.....	۲۲

## مقدمه

### تجزیه مسأله:

مسأله: شیوه و شروط افاده‌ی حصر در «إنما»، «أنا» و «نفي و استثناء» چیست؟

موضوع: شیوه و شروط افاده‌ی حصر در «إنما»، «أنا» و «نفي و استثناء»

قضیه به اعتبار محل تحقق موضوع: حقیقه

قضیه به حسب موضوع: محصوره کلیه

نوع مطلب: مطلب «هل مرکبه»

### تبیین مسأله:

«إنما» و «أنا» و «نفي و استثناء» که از ادوات حصرند، با چه شرایطی و در هر کدام از شرایط به چه نحوی «مثلاً موضوع له یا ظهور»، افاده‌ی معنای حصر می‌کنند.

### جایگاه بحث:

این بحث در کتب بلاغی ذیل باب قصر در علم معانی و بعضاً چند جای دیگر و در کتب اصولی هم در بحث مفاهیم، ذیل مفهوم حصر بحث می‌شود. همچنین بسیاری از تفاسیر قرآن و بعضی کتب لغوی هم به این بحث پرداخته‌اند.

### ضرورت و ثمرات بحث:

از آنجایی که اقوال متعدد و مختلفی در این بحث وجود دارد و بنابر هر یک از اقوال، فهم ما از ظرائف کلام و در کثیری از موارد از غرض اصلی متکلم و بعضاً در استظهار اصولی هم تفاوت می‌کند، لذا بررسی دقیق این بحث و ارائه جمع بندی و نتیجه‌ای از آن می‌تواند در بسیاری از مسائل و خصوصاً فهم دقیق آیات و روایات کمک شایانی بکند.

## فصل اول : مفهوم شناسی لغوی و اصطلاحی

### حصر

مفهوم شناسی لغوی: حصر در لغت به معنای منع و حبس و ضیق و تنگی و شامل شدن و فراگیری بعضی افراد (نه بعضی دیگر) می‌آید.<sup>۱</sup>

مفهوم شناسی اصطلاحی: با بررسی‌هایی که انجام شد، حصر در کتب مورد استفاده در این مقاله معنایی مغایر با معنای لغوی ندارد. ولی اگر بخواهیم دقیقتر بگوییم می‌گوییم «اثبات حکم برای شیء ای و نفی حکم از غیر آن شیء»<sup>۲</sup>

### إفادَة

ظاهراً «إفادَة» برای عنوان خاصی اصطلاح نشده است، اما در لغت به معنای اعطاء و دادن و فائده و سود رساندن و همچنین به معنای فائده و سود بردن نیز می‌آید.<sup>۳</sup> که در استعمالات ادبی از افاده‌ی یک کلمه بعنوان معنای آن کلمه یاد می‌کنند.

نکته: افاده ممکن است به شیوه‌های مختلف صورت بگیرد مثلاً گاهی به نحو موضوع له است. و گاهی می‌توانیم بگوییم کثرت استعمالی دارد که موجب وضع نیست و . . .

مفهوم شناسی هر کدام از «إنما» و «أنما» و «نفی و استثناء» در صورت لزوم در اول فصل مربوط به خودش خواهد آمد.

<sup>۱</sup> ابن سیده، المحکم و المحيط الأعظم، ج ۳، ص ۱۴۴: «حَصَرَ الشَّيْءَ يَحْصُرُهُ حَصْرًا، اسْتَوْعَبَهُ» - ابن درید، جُمهُرَةُ اللُّغَةِ، ص ۵۱۴: «وَالْحَصْرُ: مَصْدَرٌ مِنْ قَوْلِهِمْ: حَصَرْتُ الرَّجُلَ أَحْصَرَهُ وَأَحْصَرَهُ، إِذَا حَبَسْتَهُ» - جوهری، الصَّحاح، ج ۲، ص ۶۳۰: «حَصَرَهُ يَحْصُرُهُ حَصْرًا: ضَيَّقَ عَلَيْهِ وَ أَحَاطَ بِهِ» - ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، ج ۲، ص ۷۲: «الْحَاءُ وَالصَّادُ وَالرَّاءُ أَصْلٌ وَاحِدٌ، وَ هُوَ الْجَمْعُ وَالْحَبْسُ وَالْمَنْعُ»

<sup>۲</sup> بابتی، المعجم المفصل فی النحو العربی، ج ۱، ص ۴۹۳: «الحصر لغة . . . اصطلاحاً: هو إثبات الحكم لشيء و نفيه عما عداه»

<sup>۳</sup> فیومی، المصباح المنیر، ص ۴۸۵: «وَأَقْدَتُهُ مَالًا أُعْطِيَتْهُ وَ (أَقْدَتُ) مِنْهُ مَالًا أُخِذَتْ» - بستانی، فرهنگ ابجدی، ص ۱۰۳: «أَفَادَ- إِفَادَةٌ [فُود وَ فِيد] فَلَانٌ الْمَالُ: فَلَانِي أَنْ مَالٍ رَا بَدَسْتِ أَوْرَدَ، كَسَبَ كَرَدَ،- فَلَانًا مَالًا أَوْ عَلِمًا: بِه فَلَانِي مَالٍ دَادَ يَا دَانَشِ أَمُوخْتِ»

## فصل دوم : إنما

نکته‌ای در لفظ إنما : منظورمان از إنما، حالتی که مرکب از إن و ما موصوله باشد نیست. زیرا در اینصورت بنابر قواعد کتابت باید ما منفصل نوشته شود. البته در مواردی در قرآن این قاعده رعایت نشده است؛ مثل «إنما صنعوا كيدٌ ساحرٍ - طه/۶۹». که واضح است این موارد از محل بحث ما خارج است.

طبق توضیحی که درباره‌ی أنحاء افاده در فصل قبل دادیم، در اینجا اقوال در حصر إنما را به چند دسته تقسیم می‌کنیم.

### قائلین به معنای موضوع له

#### قائلین لغوی

بعد از بررسی تقریباً کاملی که در کتب لغویون به عمل آمد به این نتیجه رسیدیم که از معاجم قدیمی تا اواسط قرن هشتم، فقط ۶ نفر از لغویون درباره‌ی معنای حصر إنما نظر داده‌اند که البته ۵ نفرشان قائل به معنای حصر به نحو موضوع له برای إنما شده‌اند<sup>۱</sup> که آنها ازهری در التهذیب<sup>۲</sup> و جوهری در الصحاح<sup>۳</sup> و راغب در مفردات<sup>۴</sup> و فیروز آبادی در القاموس المحيط<sup>۵</sup> و سمین در عمده الحفظ<sup>۶</sup> اند.

---

۱ درست است که این کتب از کلمه‌ی وضع و موضوع له و... استفاده نکرده‌اند؛ اما با قرائنی ما این برداشت را از این کتب کردیم. شاهد بر صحت این برداشت هم فهم فیومی از نظر ازهری است که در صفحه ۲۶ المصباح المنیر وقتی می‌خواهد نظر او را ذکر کند از ماده‌ی اقتضاء استفاده می‌کند که ظاهراً به همان موضوع له اشاره دارد: «قِيلَ تَقْتَضِي الْحَصْرَ قَالَ الْجَوْهَرِيُّ إِذَا زِدْتَ (مَا) عَلَى (إِنْ) صَارَتْ لِلتَّعْيِينِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ» لِأَنَّهُ يُوجِبُ إِثْبَاتَ الْحُكْمِ لِلْمَذْكُورِ وَ نَفْيَهُ عَمَّا عَدَاهُ»

۲ ازهری، ۱۴۲۱ ق، ج ۱۵، ص ۳۸۴: «و معنی «إنما» إثبات لما يُذكر بعدها و نفي لما سواه»؛ همان، ج ۱۵، ص ۳۶۶: «إنما» فی کلام العرب تجيء لتثبيت شيء و نفي ما خالفه»

۳ جوهری، ۱۳۷۶ ق، ج ۵، ص ۲۰۷۳: «و إن زدت علی إن «ما» صار للتعيين، كقوله تعالى: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ لِأَنَّهُ يُوجِبُ إِثْبَاتَ الْحُكْمِ لِلْمَذْكُورِ وَ نَفْيَهُ عَمَّا عَدَاهُ»

۴ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق، ص ۹۲: «و إذا أدخل عليه [إن] «ما» يبطل عمله، و يقتضي إثبات الحكم للمذكور و صرفه عما عداه»

۵ فیروزآبادی، ج ۴، ص ۱۷۹: «فَصَحَّ أَنْ أَنْمَا تَفِيدُ الْحَصْرَ، كَأَنْمَا»

۶ سمین، عمده الحفظ فی تفسیر أشرف الألفاظ، ج ۱، ص ۱۵۱: «و تتصل ما الزائدة بها [إنما] فيبطل فعلها على المشهور، و تفيد الحصر عند الجمهور»



آنچه جالب توجه است اینکه شهید ثانی در تمهید القواعد برای اثبات حصر إنما به قول فیروزآبادی هم استناد کرده است.<sup>۱</sup>

### قائلین تفسیری

در میان مفسرین، زمخشری در کشاف<sup>۲</sup> و امین الإسلام طبرسی در جوامع الجامع<sup>۳</sup> و خازن در لباب التأویل<sup>۴</sup> و نظام اعرج در غرائب القرآن<sup>۵</sup> و علامه طباطبایی در المیزان<sup>۶</sup> و عکبری در التبیان<sup>۷</sup> به معنای حصر برای إنما اشاره کرده‌اند.

### قائلین از اصولیون

در میان بزرگان علماء شیعه، مرحوم آخوند در کفایه<sup>۸</sup> و آیت الله العظمی خوئی در مصباح الأصول<sup>۹</sup> و سید ابوالحسن اصفهانی در وسیله الوصول<sup>۱۰</sup> و شهید صدر در حلقه ثالثه<sup>۱۱</sup> و آیت الله سبحانی در ارشاد

۱ شهید ثانی، تمهید القواعد، ص ۴۷۸

۲ زمخشری، الكشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۳، ص ۱۳۹: «إنما لقصر الحكم على شيء، أو لقصر الشيء على حكم، كقولك: إنما زيد قائم، و إنما يقوم زيد»

۳ طبرسی، جوامع الجامع، ج ۳، ص ۳۲: «إنما» لقصر الحكم على شيء . . . أو لقصر الشيء على حكم»

۴ خازن، لباب التأویل فی معانی التنزیل، ج ۲، ص ۱۰۴: «و فی هذه الآية [إنما هو إله واحد] دليل على إثبات التوحيد لله عز و جل و إبطال كل معبود سواه لأن كلمة إنما تفيد الحصر و لفظه الواحد صريح في التوحيد و نفی الشريك»

۵ نظام اعرج، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۳، ص ۶۰: «كلمة «إنما» تفيد الحصر»

۶ طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۳۰۹: «قوله تعالى: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» كلمة «إنَّمَا» تدل على حصر الإرادة في إذهاب الرجس و التطهير؛ البته این برداشت با توجه به ادبیات تفسیر المیزان در زمینه دلالت کلمات بود. به این معنا که موارد بسیار زیادی دیده شد که المیزان از عبارت «بمعونه السياق» و «بالقرائن» و «فی هذه الآية» استفاده می‌کرد ولی در اینجا این حکم را بصورت مطلق ناظر به خود کلمه إنما بیان کرده است بنابراین این برداشت صحیح است.

۷ عکبری، التبیان فی اعراب القرآن، ص ۱۷: «و تفيد «إنما» حصر الخبر فيما أسند إليه الخبر، كقوله: «إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ»؛ و تفيد في بعض المواضع اختصاص المذكور بالوصف المذكور دون غيره، كقولك: إنما زيد كريم؛ أي ليس فيه من الأوصاف التي تنسب إليه سوى الكرم»

۸ آخوند خراسانی، کفایه الأصول (طبع آل البيت)، ص ۲۱۱: «و مما يدل على الحصر و الاختصاص إنما و ذلك لتصريح أهل اللغة بذلك و تبادلها منها قطعاً عند أهل العرف و المحاوره»

۹ خوئی، مصباح الأصول، ج ۲، ص ۳۲۸: «۲- انْ كَلِمَةُ «أَنَّمَا» وَضَعَتْ لِلدَّلَالَةِ عَلَى إِفَادَةِ الْحَصْرِ، لِلتَّبَادُرِ عِنْدَ الْعَرَفِ، وَ تَصْرِيحِ أَهْلِ الْإِدْبِ بِذَلِكَ، وَ انْ لَمْ يَكُنْ لَهَا نِظَائِرٌ فِي لُغَةِ الْفَرَسِ لِيَرْجِعَ إِلَيْهَا، أَلَّا أَنَّهُ لَا حَاجَةَ إِلَيْهَا بَعْدَ ثَبُوتِ وَضْعِهَا لِذَلِكَ»

۱۰ ابوالحسن اصفهانی، وسیله الوصول إلى حقائق الأصول، ج ۱، ص ۳۶۱: «و من جمله ما يدل على الحصر كلمة «إنما» لأن المتبادر من هذه الكلمة و المنسب منها إلى الذهن هو ذلك»

۱۱ شهید صدر، الحلقه الثالثه (ط-دارالفکر)، ص ۳۶۳: «إنما الكلام في تعيين أدوات الحصر: فمن جمله أدواته: كلمة «إنما» فإنها تدل على الحصر و ضعاً بالتبادر العرفی»

العقول<sup>۱</sup> و آیت الله مکارم شیرازی در أنوار الأصول<sup>۲</sup> و مرحوم مظفر در اصول الفقه<sup>۳</sup> به معنای حصر إنما اشاره کرده‌اند.

در میان اصولیون اهل سنت نیز، حسن بن علی اسنوی در نهاییه السؤل<sup>۴</sup> به این معنا اشاره کرده‌است.

قائلین از نحویون و بلاغیون

ابوعلی فارسی در المسائل الشیرازیات<sup>۵</sup> و زرکشی در کتاب البرهان فی علوم القرآن<sup>۶</sup> به افاده‌ی حصر إنما تصریح دارند. حتی ابوعلی قائل به اجماع نحاء در این مسأله شده که علامه حلی هم به این مطلب ابوعلی در کتابش اشاره کرده و این نقل ابوعلی را حجت می‌داند.<sup>۷</sup>

- 
- ۱ سبجانی، ارشاد العقول إلى مباحث الأصول، ج ۲، ص ۴۵۳: «إذا تضافر النقل من اللغويين و النحويين و علماء المعاني على أنه يفيد الحصر، أفاد ذلك وثوقاً و هو علم عرفی و حجته شرعية»
  - ۲ مکارم شیرازی، أنوار الأصول، ج ۲، ص ۶۱: «من أداة الحصر كلمة «إنما» و هي تدل على المفهوم عند كثير من الاصوليين، و استدلل له بوجهين: الأول: إجماع النحات و تنصيب أهل اللغة به. الثاني: التبادر.»
  - ۳ مظفر، اصول الفقه (زارعی)، ص ۱۴۱: «إنما» و هي أداة حصر مثل كلمة «إلا»، فإذا استعملت في حصر الحكم في موضوع معين دلت بالملازمة البينة على انتفائه عن غير ذلك الموضوع، و هذا واضح»
  - ۴ الإسنوی، نهاییه السؤل شرح منهاج الوصول، ج ۱، ص ۱۴۴: «إنما للحصر؛ لأن إن للإثبات و ما للنفي»
  - ۵ ابوعلی فارسی، المسائل الشیرازیات، ص ۲۵۳: «يقول ناس من النحويين في نحو قوله (إنما حرّم ربي الفواحش ما ظهر منها و ما بطن): إن المعنى: ما حرّم ربي إلا الفواحش. و أصبت مما يدل على صحة قولهم في هذا قول الفرزدق: و إنما يدافع عن أحسابهم أنا أو مثلي . . .»
  - ۶ زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، ج ۴، ص ۲۰۴: «إنما لقصر الصفة على الموصوف، أو الموصوف على الصفة»
  - ۷ علامه حلی، نهاییه الوصول إلى علم الأصول، ج ۱، ص ۳۲۷: «الأول: قال أبو علی الفارسی: إن النحاء أجمعوا عليه، و صوبهم [فيه] و قوله حجته»

تقریباً تمام بلاغیون به افاده‌ی قصر إنما اشاره کرده‌اند. برای نمونه جرجانی در دلائل الإعجاز<sup>۱</sup> و حمزه علوی یمنی در الطراز<sup>۲</sup> و طیبی در التبیان<sup>۳</sup> و خطیب قزوینی در الإيضاح<sup>۴</sup> و سکاکی در مفتاح العلوم<sup>۵</sup> و به تبع آن تفتازانی در مختصر<sup>۶</sup> و مطول<sup>۷</sup>.

یک نکته :

غرض ما از آوردن تعداد بسیاری از قائلین به افاده‌ی حصر إنما اثبات معنای موضوع له برای آن از دو راه حجیت قول لغوی و اطراد است. در این دو راه ما به فهم آنها از إنما بسنده می‌کنیم و حتی اگر در موارد زیادی به علت اقتضای علمشان شروع به توجیه علت افاده‌ی حصر إنما کرده‌اند و بعضاً ادله‌ای آورده‌اند و ما آنها را قبول نداریم؛ این مطلب ضروری به استفاده‌ی ما از این منابع وارد نخواهد کرد. به بیان دیگر می‌توان گفت مثلاً قائلین به افاده‌ی حصر إنما به سه دسته تقسیم می‌شوند:

دسته‌ی اول آنهایی که فقط معنای آن را گفته‌اند که ما از إنما حصر می‌فهمیم.

دسته‌ی دوم برای بیان معنای إنما به این مطلب که إنما مرکب از إن و ما است و این برای اثبات و ما برای نفی است استناد کرده‌اند که اتفاقاً این دسته کم هم نیستند.<sup>۸</sup>

---

۱ جرجانی، دلائل الإعجاز، ص ۳۳۵: «اعلم أنها تفيد في الكلام بعدها إيجاب الفعل لشيء و نفيه عن غيره، فإذا قلت: «إنما جاءني زيد»، عقلت منه أنك أردت أن تنفي أن يكون الجائي غيره»

۲ حمزه العلوی الیمنی، الطراز، ج ۲، ص ۱۰۶: «إنما» فی قولک: إنما أنت الکریم، و هی ترد للحصر فیما هی فیہ، فمعنی إنما فی قوله تعالی: «إنما إلهکم إله واحد» [الکھف: ۱۱۰] ما إلهکم إلا إله واحد»

۳ طیبی، التبیان فی البیان، ص ۸۱: «و اعلم ان دلالة التقديم على القصر بوساطة الفحوى و حکم الذوق، و دلالة غيره [کإنما] بوساطة الوضع و جزم العقل و الله اعلم»

۴ خطیب قزوینی، الإيضاح فی علوم البلاغة، ص ۱۰۱: «و منها: «إنما» کقولک فی قصر الموصوف على الصفة... و فی قصر الصفة على الموصوف... و الدلیل على أنها تفيد القصر كونها متضمنة معنى «ما» و «إلا»»

۵ سکاکی، مفتاح العلوم، ص ۴۰۲: «و ثالثها: استعمال إنما، كما تقول فی قصر الموصوف على الصفة... و فی تخصيص الصفة بالموصوف و السبب فی إفادة (إنما) معنى القصر، هو تضمينه معنى: (ما و إلا)»

۶ تفتازانی، مختصر المعانی، ص ۱۲۰

۷ همان، مطول و بهامشه حاشیة السيد ميرشریف، ص ۲۱۱

۸ فخررازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۶، ص ۸۱: «فلفظة (إنما) تفيد الحصر و يدل عليه وجوه: الأول: أن كلمة (إنما) مركبة من «إن» و «ما» و كلمة إن للإثبات و كلمة ما للنفي، فعند اجتماعهما و جب بقاؤهما على هذا المفهوم، فوجب أن يفيدا ثبوت المذكور، و عدم ما يغيره»؛ اللباب فی علوم الكتاب، ج ۱۰، ص ۱۲۲؛ شهید ثانی، تهمید القواعد، ص ۴۷۸؛ علامه حلی، نهاية الوصول إلى علم الأصول، ج ۱، ص ۳۲۷

دسته‌ی سوم هم که یکی از آنها سکاکی<sup>۱</sup> است، گفته‌است که علت حصر، تأکید مضاعف در کلام است به این بیان که این برای تأکید است و ما نافی نیست بلکه مؤکده است بنابراین اینکه کلام دو تأکید دارد، مناسب دارد با معنای حصر که البته به دلیل برای این مناسبت و توضیحاتی دیگر هم اشاره می‌کند که بیان آنها در این مختصر لازم نیست.

اینجا باید بگوییم که ما می‌توانیم از قول دسته‌ی دوم حتی اگر به استدلالشان بطور کامل اشکال داشته باشیم، بر معنای این استناد کنیم زیرا می‌دانیم که این دلیل یک دلیل حقیقی نیست بلکه آنها معنای حصر را از این متوجه می‌شدند و این دلیل را هم بعنوان صرفاً یک تحلیل آورده‌اند تا بتوانند در نظام ادبی خودشان این معنا را به گونه‌ای توجیه کنند.

### قائلین به عدم افاده‌ی حصر به معنای موضوع له

در میان نحویون و ادیبان مبرز، ابوحنبل اندلسی<sup>۲</sup> و فخررازی<sup>۳</sup> از مخالفین معنای حصر به نحو موضوع له برای این استند. همچنین ابن عطیه در تفسیر المحرر الوجیز<sup>۴</sup> همین نظر را دارد.

در میان اصولیون شیعه هم شیخ انصاری و آقا مصطفی خمینی و در میان اصولیون اهل سنت، آمدی در الإحکام معنای موضوع له را منکر شده‌اند.

---

۱ سکاکی، مفتاح العلوم، ص ۴۰۲: «و ترى أئمة النحو يقولون: إنما تأتي إثباتا لما يذكر بعدها و نفيًا لما سواه، و يذكرون لذلك وجهًا لطيفًا يسند إلى علي بن عيسى الربعي و أنه كان من أكابر أئمة النحو ببغداد، و هو: أن كلمة (أن)، لما كانت لتأكيد إثبات المسند للمسند إليه، ثم اتصلت بها (ما) المؤكدة لا النافية، على ما يظنه من لا وقوف له بعلم النحو، ضاعف تأكيدها، فناسب أن يضمن معنى القصر»

۲ ابوحنبل، البحر المحيط في التفسير، ج ۱، ص ۱۰۰: «إنما: ما: صلة لأن و تكفها عن العمل، فإن وليتها جملة فعلية كانت مهيئة، و في ألفاظ المتأخرين من النحويين و بعض أهل الأصول إنها للحصر، و كونها مركبة من ما النافية، دخل عليها إن التي للإثبات فأفادت الحصر، قول ركيك فاسد صادر عن غير عارف بالنحو، و الذي نذهب إليه أنها لا تدل على الحصر بالوضع، كما أن الحصر لا يفهم من أخواتها التي كفت بما، فلا فرق بين: لعل زيدا قائم، و لعل ما زيدا قائم، فكذلك: إن زيدا قائم، و إنما زيدا قائم، و إذا فهم حصر، فإما يفهم من سياق الكلام لا أن إنما دلت عليه، و بهذا الذي قرناه يزول الإشكال الذي أوردوه في نحو قوله تعالى: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ\*۲، قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ\*۲، إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مِّنْ يَّخْشَاهَا. و أعمال إنما قد زعم بعضهم أنه مسموع من لسان العرب، و الذي عليه أصحابنا أنه غير مسموع»

۳ فخررازی، التفسير الكبير، ج ۱۲، ص ۳۸۶: «لا نسلم أن كلمة (إنما) للحصر، و الدليل عليه قوله إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ [يونس: ۲۴] و لا شك أن الحياة الدنيا لها أمثال أخرى سوى هذا المثل، و قال إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ\* [محمد: ۳۶] و لا شك أن اللعب و اللهو قد يحصل في غيرها»

۴ ابن عطية، المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز، ج ۱، ص ۱۳۸: «و ليست صيغة إِنَّمَا تقتضي الحصر، و لكنها تصلح للحصر و للمبالغة في الصفة و إن لم يكن حصر، نحو: إنما الشجاع عترة و غير ذلك»

## توضیحی درباره‌ی نظر فخررازی

فخررازی ذیل آیه ۵۵ مائده: «إنما وليكم الله ورسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة و هم راعون»، منکر دلالت إنما بر حصر شده است<sup>۱</sup> و همین مطلب سبب شده تا حتی در بین بعضی علماء مشهور شود که فخررازی قائل به افاده‌ی حصر إنما نیست. اما با بررسی‌هایی که انجام شد متوجه شدیم که به دو دلیل این مطلب صحیح نیست:

دلیل اول: فخررازی در جلد ۱۲ از تفسیرش ذیل آیه ولایت، منکر این مطلب شده، حال آنکه خود او در جلد ۲۴ و همچنین در جلد ۳۱۳ یعنی در آیاتی قبل و بعد از آیه ولایت، به معنای حصر إنما اشاره کرده است.

دلیل دوم: فخررازی یک کتاب بلاغی با نام نهایة الإیجاز فی درایة الإعجاز دارد که در آن به افاده‌ی حصر إنما تصریح کرده است.<sup>۲</sup>

همین مطلب سبب برخی گمانه‌زنی‌ها درباره‌ی ایشان شده که شاید علت این نظر خاصشان در این آیه، اصرارشان بر عدم قبول ولایت خاصه حضرت علی علیه السلام باشد. و الله أعلم

## استدلالات قائلین به عدم افاده‌ی حصر إنما به نحو موضوع له

استدلال اول [شیخ انصاری ره]: آنچه از تقریرات درس ایشان فهم شده این است که می‌فرمایند: برای اثبات معنای موضوع له برای إنما باید به تبادر یا قول لغوی استناد کنیم. از آنجایی که در عرف ما لفظ مترادفی برای «إنما» نداریم، پس راهی برای تبادر نداریم؛ به خلاف بعضی کلمات دیگر در عربی مثل ادوات شرط. از طرفی نقلی که از اهل لغت به ما رسیده هم زمانی اعتبار دارد که احراز کنیم در بیان

۱ فخررازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۳۸۶: «لا نسلم أن الولاية المذكورة في الآية غير عامة، و لا نسلم أن كلمة (إنما) للحصر، و الدليل عليه قوله إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ [يونس: ۲۴] و لا شك أن الحياة الدنيا لها أمثال أخرى سوى هذا المثل، و قال إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ» [محمد: ۳۶] و لا شك أن اللعب و اللهو قد يحصل في غيرها»

۲ همان، ج ۴، ص ۱۰: «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ [التوبة: ۱۸] فجعل عمارة المسجد دليلاً على الإيمان، بل الآية تدل بظواهرها على حصر الإيمان فيهم، لأن كلمة إنما للحصر»

۳ همان، ج ۱۳، ص ۱۶۷: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ [البقرة: ۱۷۳] و كلمة (إنما) تفيد الحصر فصارت هذه الآية المدنية مطابقة لتلك الآية المكية لان كلمة: (إنما) تفيد الحصر فكلمة إِنَّمَا في الآية المدنية مطابقة لقوله: قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا إِلَّا كَذَا وَ كَذَا في الآية المكية»

۴ -----، نهایة الإیجاز فی درایة الإعجاز، ص ۲۲۹: «و أما صیغة (إنما) فهي بأصل وضعها تدل على تخصيص الحكم بالمذكور»

معانی کلمات از نزد خودشان اجتهاد نکرده‌اند [و فهم عرب را آورده‌اند] و این مطلب هم بنابر فرض اعتبار داشتن مطلق ظنّ قابل پذیرش است. لذا راه یقینی برای معنای حصر اینما نداریم.<sup>۱</sup>

در بیان شیخ اعظم دو مدعا وجود دارد: یکی استحاله تبادر غیرعرب زبانها و دیگری عدم امکان استفاده از قول لغوی به نحو حجت.

در تقریرات درس آیت الله مکارم درباره‌ی مدعای اول آمده: عرب‌ها منحصر به افرادی نیستند که بر زبان عربی متولد شده و با آن بزرگ شده‌اند بلکه هر عجمی که ممارست با زبان عربی داشته باشد، را هم شامل می‌شود همانگونه که بسیاری از عجم‌ها کتب نافع‌ی در ادبیات عرب نگاشته‌اند.<sup>۲</sup>

ضمناً ناظر به مدعای دوم هم باید گفت که درسته که این تشکیک شیخ اعظم به جاست اما بسیاری از فقها و اصولیین، حداقل قول چند نفر از لغویین و ادبا را حجت می‌دانند و به قول آنها استناد می‌کنند<sup>۳</sup> و حجیت آنها برای خیلی‌ها ثابت شده است مثلاً جوهری و ازهری و ...<sup>۴</sup>. بنابراین به نظر می‌رسد ظاهراً نظر شیخ اعظم صحیح نیست.

استدلال دوم [مصطفی خمینی ره]: اهل لغت و لسان عربی به معنای حصر برای اینما شهادت نداده‌اند.<sup>۵</sup>  
پاسخ: این استدلال، خود مدعایی بدون اثبات است و بطلان آن از اقوالی که از لغویون و نحاه و ... ذکر شد، واضح است.

---

۱ شیخ أنصاری، مطارح الأنظار، ج ۲، ص ۱۱۰: «و الانصاف أنه لا سبيل لنا إلى ذلك [التبادر]؛ فإن موارد استعمال هذه اللفظة مختلفة، و لا يعلم بما هو مرادف لها في عرفنا حتى يستكشف منها ما هو المتبادر منها، بخلاف ما هو بأيدينا من الألفاظ المترادفة قطعاً لبعض الكلمات العربية، كما في أداة الشرط و نحوها. و أمّا النقل المذكور فاعتباره في المقام موقوف على اعتبار قول اللغوي في تشخيص الأوضاع على تقدير أن لا يكون ذلك منهم اجتهاداً، و لم يثبت ذلك إلا على تقدير اعتبار مطلق الظنّ كما قرّر في محلّه»

۲ مکارم شیرازی، أنوار الأصول، ج ۲، ص ۶۱: «أن العرب مثلاً ليسوا منحصرين بمن تولّد على ذلك اللسان و عاش عليه، بل يعم أيضاً كلّ عجمي يمارس اللغة العربية، و قد ألف كثير من الأعاجم الكتب النافعة في العلوم العربية من اللغة و غيرها»

۳ مکارم شیرازی، أنوار الأصول، ج ۲، ص ۶۱: «أن ملاك التبادر ليس هو انسباق المعنى إلى أذهاننا فحسب، بل انسباق المعنى إلى أذهان أهل اللسان أيضاً حيث يعتبر سبباً إلى العلم بالوضع، و هو موجود في المقام»

۴ مثالهایی برای این مطلب در همین نگاشته موجود است مثل استناد به قول ازهری و ابوعلی فارسی و فیروزآبادی و ...

۵ مصطفی خمینی، تحریرات فی الأصول، ج ۵، ص ۱۸۴: «ما هو الأقوى الأظهر هو الوجه الثاني [عدم افادة الحصر]، و ذلك لوجوه: منها: عدم معهوديتها للحصر في كلمات السلف و الخلف إلا من شدّ من المتأخّرين؛ همان، تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، ص ۳۹۹: «فالمشهور أنّها لا تفيد إلا التأكيد، و المعروف بين المتأخّرين أنّها تفيد الحصر. و الحقّ: هو الأوّل؛ لعدم شهادة أهل اللغة و اللسان»

استدلال سوم : یکی از علائم حقیقت بودن یک معنا برای لفظ، اطراد است. حال آنکه اطراد برای انما در معنای حصر ثابت نیست چون در موارد بسیاری در غیر معنای حصر به کار رفته است. مثل : «انما أنت منذر من یخشاها» و «انما أنا بشر»

پاسخ : به نظر نگارنده عللی سبب شده که بسیاری از بزرگان نتوانند معنای حصر را به درستی تصویر کنند و بنابراین قائل به عدم افاده‌ی آن شده‌اند. چون این بحث فروعاتی دارد و ذیل آن به اکثر استدلال‌های قائلین به عدم معنای حصر پاسخ داده خواهد شد، در عنوان مستقلی از آن بحث می‌کنیم.

## علل عدم درک معنای حصر در استعمالات «انما»

### ۱. عدم درک صحیح حصر اضافی

حصر اضافی یعنی محصور را به نسبت شیءای معین در محصور فیه حصر کنم نه نسبت به تمام افرادش. بعنوان مثال می‌گوییم «انما المسافر زید» که در اینجا مسافر بودن را نسبت به فرد دیگری که فرض سفر برایش مطرح است در زید حصر کردیم. نه نسبت به تمام افراد غیر از زید در دنیا.<sup>۱</sup>

بنابراین وقتی می‌گوییم مثلاً «انما» برای قصر است یعنی در فرض اولیه تمام حالات قصر از جمله اضافی برای آن مطرح است. ولی آنگونه که مشاهده می‌شود، بعضی از بزرگان علم نحو مثل ابوحیان هم این مطلب را به درستی درک نکرده و لذا در ذیل آیاتی مانند «قل انما یوحی الی انما الیهکم الیه واحد»<sup>۲</sup> منکر افاده‌ی حصر انما شده‌اند<sup>۳</sup> و با توضیحاتی که داده شد، مردودیت این نظر روشن است.<sup>۴</sup>

---

۱ احمد الهاشمی، جواهرالبلاغه، ص ۱۵۳: «و قصر إضافی: و هو أن یختص المقصور بالمقصود علیه بحسب الإضافة و النسبة إلى شیء آخر معین، لا لجمع ما عداه، نحو: ما المسافر الا خلیل فإنک تقصد قصر السفر علیه بالنسبة لشخص غیره، کمحمود مثلاً و لیس قصدک أنه لا یوجد مسافر سواه إذ الواقع یشهد ببطلانه»

۲ سورة الانبیاء، آیه ۱۰۸

۳ ابوحیان، البحرالمحیط فی التفسیر، ج ۷، ص ۴۷۳: «و لو كانت انما دالة علی الحصر لزم أن یقال إنه لم یوح إلیه شیء إلا التوحید. و ذلك لا یصح الحصر فیه إذ قد أوحی له أشياء غیر التوحید»

۴ البته اگر بخواهیم دقیقتر نظر دهیم باید بگوییم انتظار ابوحیان و امثال ایشان شاید به علت عدم مطالعه‌ی کتب بلاغی و منظور آنها این بوده که انما همیشه برای حصر حقیقی می‌آید و به همین دلیل به مخالفت برخاسته‌اند.

## ۲. عدم درک صحیح حصر ادعائی

مثلاً در ذیل آیه «إنما مثل الحیاء الدنیا کماء أنزلناه من السماء . . .»<sup>۱</sup> فخررازی<sup>۲</sup> و ابوحنیان<sup>۳</sup> گفته اند که حیات دنیا غیر از این مثل، مثالهای دیگری هم دارد پس آیه در مقام بیان حصر نیست. ولی باید گفت که در اینجا به دلیل شدت مطابقت بودن و رسانایی این مثال برای تبیین دنیا، از تعبیر حصری استفاده شده تا ادعا شود این مثال اینقدر مبین و موضّح است که انگار فقط همین یک مثال برای دنیا وجود دارد.

## ۳. عدم تشخیص درست محصور و محصور فیه

مثلاً در ذیل آیه «إنما الحیاء الدنیا لعبٌ و لهوٌ»<sup>۴</sup>، فخررازی گفته است که اینما مفید حصر نیست چون لعب و لهو گاهی در غیر زندگی پست هم تصور می‌شوند.<sup>۵</sup> اولاً همین عبارت ایشون اشکال دارد چون لهو و بیهودگی در غیر زندگی دنیا تصور ندارد و از عطف آن بر لعب می‌فهمیم منظور از لعب هم بازی بیهوده یا گمراه کننده است. ولی جدای از این مطلب، ایشان تصور کرده است که گفتیم لعب و لهو فقط زندگی پست است نه اینکه زندگی پست فقط بازی و بیهودگی است و همین مطلب سبب عدم قبول حصر در این آیه شده است.

## ۴. خلط داعی (غرض - معنای ثانی) با معنا

اینکه معنای یک کلمه حصر باشد با اینکه برای افاده‌ی حصر استعمال شود، دو مسأله است. ما در امثال اینما می‌گوییم که برای حصر می‌آید یعنی معنای حصر را می‌رساند؛ ولی اینکه از استعمال این کلمه که معنای حصر هم دارد چه غرضی اراده شده، مسأله‌ای دیگر است و آن غرض هر چیزی باشد ضروری به

---

۱ سوره یونس، آیه ۲۴: «إنما مثل الحیاء الدنیا کماء أنزلناه من السماء فاختلط به نبات الأرض مما یأکل الناس و الأنعام حتی إذا أخذت الأرض زخرفها و ازینت و ظنّ أهلها أنهم قادرون علیها أنهاراً فجعلناها حصيداً كأن لم تغن بالأمس كذلك نفصل الآیات لقوم یتفکرون»  
۲ فخررازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۳۸۶: «لا شک أن الحیاء الدنیا لها أمثال أخرى سوی هذا المثل»  
۳ أبوحنیان، البحرالمحیط فی التفسیر، ج ۶، ص ۳۶: «و إنما هنا لیست للحصر لا وضعاً و لا استعمالاً، لأنه تعالی ضرب للحیاء الدنیا أمثالا غیر هذا»

۴ سوره محمد، آیه ۳۶

۵ فخررازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۳۸۶: «و لا شک أن اللعّب و اللهو قد یحصل فی غیرها»



معنای حصر نخواهد زد. بعنوان مثال ظاهراً ابن عطیه در المحرر الوجیز<sup>۱</sup> همین خلط را مرتکب شده است.

## جمع بندی فصل دوم

آنطوری که از اقوال به دست آمد، به این نتیجه رسیدیم که دلالت إنما بر حصری که مورد نظر بلاغیون است، تقریباً مورد اجماع است و از آنجایی که تقریباً به همهی اشکالاتی که قائلین به عدم معنای موضوع له برای إنما وارد کرده بودند، جواب دادیم؛ لذا به این نتیجه می‌رسیم که:

«إنما به نحو موضوع له معنای حصر را افاده می‌کند»

---

۱ ابن عطیه، المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، ج ۲، ص ۱۳۸: «و لیست صیغَةُ إِنَّمَا تقتضی الحصر، و لكنها تصلح للحصر و للمبالغة فی الصفة و إن لم یکن حصر، نحو: إنما الشجاع عترة و غیر ذلك»

## فصل سوم : أنما

نکته‌ی مقدماتی : همان بیانی که در بحث «إنما» بود در اینجا هم برقرار است یعنی ما با مواردی که «ما» در آن موصوله است و با این حال «أن» و «ما» سر هم نوشته شده‌اند، کاری نداریم. البته در اینکه حالا وقتی می‌گوییم ما موصوله نیست پس چی باشد، اختلاف است که این مقاله مجال بررسی به آنها نیست و در نتیجه هم تأثیر قابل توجهی ندارد.

### قرائن بر معنای حصر به نحو موضوع له

#### قرینه اول: تصریح بعضی لغویون

همانطوری که ذیل «إنما» گفته شد، فیروزآبادی در القاموس المحيط به افاده‌ی معنای حصر توسط «أنما» اشاره کرده است و برای آن شرط خاصی هم قرار نداده است.<sup>۱</sup> همچنین سمین حلبی در عمده الحفاظ که یک کتابی لغوی برای قرن هشتم است، «أنما» را مثل «إنما» مفید حصر دانسته است.<sup>۲</sup>

---

۱ فیروزآبادی، القاموس المحيط، ص ۱۷۹: «فَصَحَّ أَنْ أَنْمَا تُفِيدُ الْحَصْرَ، كَأَنَّما»

۲ سمین، عمده الحفاظ فی تفسیر أشرف الألفاظ، ج ۱، ص ۱۵۱: «و قوله: أَنْمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لِعِبِّ وَ لَهْوٍ وَ زِينَةٍ. و بالفتح و التشدید هی أختها[إنما]، معناهما و عملهما واحد»

## قرینه دوم: درک معنای حصر توسط بسیاری از مفسرین مشهور و متقدم

از طرفی زمخشری در کشاف<sup>۱</sup>، طبری در جامع البیان<sup>۲</sup>، ابن عاشور در التحرير و التنوير<sup>۳</sup>، ابن انباری در البیان فی غریب اعراب القرآن<sup>۴</sup>، بیضاوی در أنوار التنزیل<sup>۵</sup>، طبرسی در جوامع الجامع<sup>۶</sup>، خفاجی در عنایة القاضی<sup>۷</sup>، علامه طباطبایی در المیزان<sup>۸</sup> و آلوسی در روح المعانی<sup>۹</sup> از کل عبارتی که آنما در آن است، معنای حصر فهمیده‌اند. که البته باید گفت از این نمی‌توان دلالت مستقل آنما بر معنای حصر و همیشگی بودن آن را برداشت کرد.

همچنین بنابر نقل سیوطی، تنوخی در «الأقصى القریب» به افاده‌ی معنای حصر «أنما» تصریح کرده است.<sup>۱۰</sup>

---

۱ زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۳، ص ۱۳۹: «قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۰۸) إِنَّمَا لِقِصْرِ الْحَكْمِ عَلَىٰ شَيْءٍ، أَوْ لِقِصْرِ الشَّيْءِ عَلَىٰ حَكْمٍ، كَقَوْلِكَ: إِنَّمَا زَيْدٌ قَائِمٌ، وَ إِنَّمَا يَقُومُ زَيْدٌ. وَ قَدْ اجْتَمَعَ الْمَثَلَانِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ، لِأَنَّ «إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ» مَعِ فَاعِلُهُ، بِمَنْزِلَةِ: «إِنَّمَا يَقُومُ زَيْدٌ». وَ «إِنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ» بِمَنْزِلَةِ: «إِنَّمَا زَيْدٌ قَائِمٌ». وَ فَائِدَةُ اجْتِمَاعِهِمَا: الدَّلَالَةُ عَلَىٰ أَنَّ الْوَحْيَ إِلَىٰ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ مَقْصُورٌ عَلَىٰ اسْتِثْنَاءِ اللَّهِ بِالْوَحْدَانِيَّةِ»

۲ طبری، جامع البیان، ج ۱۷، ص ۸۳: «قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» يَقُولُ تَعَالَىٰ ذَكَرَهُ لِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ قُلْ يَا مُحَمَّدُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ رَبِّي إِلَّا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَكُمْ يَجُوزُ أَنْ يَعْبُدَ إِلَّا إِلَهًا وَاحِدًا لَا تَصْلُحُ الْعِبَادَةُ إِلَّا لَهُ وَ لَا يَنْبَغِي ذَلِكَ لِغَيْرِهِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»

۳ ابن عاشور، التحرير و التنوير، ج ۵، ص ۲۰۳: «وَ كَلِمَةُ «إِنَّمَا» بِفَتْحِ الْهَمْزَةِ تَقْيِيدُ الْحَصْرِ، مِثْلُ (إِنَّمَا) الْمَكْسُورَةُ الْهَمْزَةُ، فَكَمَا أَفَادَتِ الْمَكْسُورَةُ الْحَصْرَ بِالِاتِّفَاقِ فَالْمَفْتُوحَتَا تَقْيِيدُ الْحَصْرِ لِأَنَّهَا فَرَعٌ عَنِ الْمَكْسُورَةِ إِذْ هِيَ أَحْتَمَا»

۴ ابن انباری، البیان فی غریب اعراب القرآن، ج ۱، ص ۱۳۷: «كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ» أَيْ، مَا إِلَهُكُمْ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ»

۵ بیضاوی، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج ۴، ص ۶۲: «قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ أَيْ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَكُمْ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ، وَ ذَلِكَ لِأَنَّ الْمَقْصُودَ الْأَصْلِيَّ مِنْ بَعْتِهِ مَقْصُورٌ عَلَىٰ التَّوْحِيدِ فَالْأَوْلَىٰ لِقِصْرِ الْحَكْمِ عَلَىٰ الشَّيْءِ وَ الثَّانِيَةُ عَلَىٰ الْعَكْسِ»

۶ طبرسی، جوامع الجامع، ج ۲، ص ۱۳۷: «إِنَّمَا أَنْزَلَ بِعِلْمِ اللَّهِ» أَيْ أَنْزَلَ مُلْتَبَسًا بِمَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ»

۷ ذیل آیه ۱۴ سوره مبارکه هود: «وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا أَنْزَلَ بِعِلْمِ اللَّهِ: خَفَاجِي، حَاشِيَةُ الشَّهَابِ الْمَسْمُومِي عِنَايَةُ الْقَاضِي، ج ۵، ص ۱۳۷: «وَ إِنَّمَا هَذِهِ تَقْيِيدُ الْحَصْرِ كَالْمَكْسُورَةِ عَلَىٰ الصَّحِيحِ فَالْمَعْنَىٰ مَا أَنْزَلَ إِلَّا مُلْتَبَسًا بِعِلْمِهِ لَا يَعْلَمُهُ غَيْرُهُ»

۸ طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۲۵: «ثُمَّ فِي قَوْلِهِ: «فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَيْنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» تَأْكِيدٌ فِيهِ مَعْنَى التَّهْدِيدِ وَ خَاصَّةً لِاشْتِمَالِهِ عَلَى قَوْلِهِ: «فَاعْلَمُوا» فَإِنَّ فِيهِ تَلْوِيحًا إِلَى أَنَّكُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ وَ اقْتَرَفْتُمْ هَذِهِ الْمَعَاصِيَ فَكَأَنَّكُمْ ظَنَنْتُمْ أَنَّكُمْ كَابِرْتُمْ النَّبِيَّ ص فِي نَهْيِهِ عَنْهَا وَ غَلَبْتُمُوهُ، وَ قَدْ جَهَلْتُمْ أَوْ نَسِيتُمْ أَنَّهُ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِنَا لَيْسَ لَهُ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ إِلَّا بَلَاغٌ مُبِينٌ لِمَا يُوحَىٰ إِلَيْهِ وَ يُؤْمَرُ بِتَبْلِيغِهِ، وَ إِنَّمَا نَازَعْتُمْ رَبَّكُمْ فِي رُبُوبِيَّتِهِ»

۹ آلوسی، روح المعانی، ج ۶، ص ۲۲۳: «فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَنْزَلَ بِعِلْمِ اللَّهِ أَيْ مَا أَنْزَلَ إِلَّا مُلْتَبَسًا بِعِلْمِهِ تَعَالَى لَا يَعْلَمُ غَيْرُهُ عَلَى مَا تَقْتَضِيهِ كَلِمَةُ «إِنَّمَا» فَإِنَّهَا تَقْيِيدُ الْحَصْرِ كَالْمَكْسُورَةِ عَلَى الصَّحِيحِ»

۱۰ سیوطی، الاتقان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۶۷: «وَ صَرَّحَ التَّنَوُّخِيُّ فِي «الْأَقْصَى الْقَرِيبِ» بِكُونِهَا لِلْحَصْرِ، فَقَالَ: كَلَّمَا أَوْجَبَ أَنْ (إِنَّمَا) بِالْكَسْرِ لِلْحَصْرِ أَوْجَبَ أَنْ (إِنَّمَا) بِالْفَتْحِ لِلْحَصْرِ، لِأَنَّهَا فَرَعٌ عَنْهَا، وَ مَا ثَبِتَ لِلْأَصْلِ ثَبِتَ لِلْفَرَعِ، مَا لَمْ يَثْبِتْ مَانِعٌ مِنْهُ، وَ الْأَصْلُ عَدَمُهُ»

## قرینه سوم: یک فرضیه

بعد از بررسی بسیاری از کتب ادبی و تفسیری متقدمین، به نظر رسید که علت اینکه خیلی از متقدمین به معنای حصر انما تصریحی نکرده‌اند و از آن بصورت مستقل خیلی کم بحث شده است، به این دلیل بوده که اصلاً در نگاه و تصور بعضی قدما، «انما» چیزی غیر از حالتی دیگر از همان «انما» نبوده است. یعنی اینگونه در ذهنشان بوده که در موضع جمله انما و در موضوع مفرد انما می‌آید ولی هر دو یکی اند و معنایشان هم یکی است و فقط در تأویل به مصدر بردن و یا به عبارتی همان موضوع استعمال - مفرد یا جمله - با هم تفاوت می‌کنند که این تفاوت هم تأثیری در افاده‌ی حصر «انما» ندارد.

مثلاً در بعضی کتب از «انما» تحت عنوان «فرع عن انما المكسورة» یاد می‌کنند.<sup>۱</sup>

یا اینکه ابن انباری که از ادبای بزرگو متقدم است در کتابش اول آیه «انما إلهکم إله واحد» را آورده و بعد گفته که «أی ما إلهکم إلا إله واحد» و بعد از آن برای استدلال بر معنای حصر شعر فرزدق که در آن «انما» وجود دارد را آورده است. یعنی انگار کاملاً این دو را یکی می‌پنداشته‌اند.<sup>۲</sup>

از طرفی دیگر زمخشری هم در کشاف «انما إلهکم إله واحد» را به منزله‌ی «انما یقوم زید» می‌گیرد.<sup>۳</sup>

بنابراین با این شواهدی که آورده شد این نظریه کاملاً قابل توجه است.

---

<sup>۱</sup> فیروزآبادی، القاموس المحيط، ج ۴، ص ۱۷۹: «والمفتوحة فرع عن المكسورة» - ابن عاشور، التحرير والتنوير، ج ۲۰، ص ۷۳: «و انما المفتوحة الهمزة تفيد الحصر مثل (انما) المكسورة الهمزة لأن المفتوحة الهمزة فرع عن المكسورها لفظاً و معنى فلا محيص من إفادتها مفادها» - همان، ج ۵، ص ۲۰۳: «فالمفتوحاتها تفيد الحصر لأنها فرع عن المكسورة إذ هي أختها»

<sup>۲</sup> ابن انباری، البيان في غريب إعراب القرآن، ج ۱، ص ۱۳۷: «انما إلهکم إله واحد» ای، ما إلهکم إلا إله واحد، و لهذا قال الشاعر: و انما ... يدافع عن أحسابهم أنا أو مثلی فقال: انما يدافع عن أحسابهم أنا، و إن كان لا يجوز أن يقول: يفعل أنا، و انما يقول أفعال أنا، لأن التقدير، ما يدافع عن أحسابهم إلا أنا، فحمل الكلام على إثبات المذكور و نفی ما سواه»

<sup>۳</sup> زمخشری، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، ج ۳، ص ۱۳۹: «قُلْ إِنَّمَا يُوحى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۰۸) انما لقصر الحكم على شيء، أو لقصر الشيء على حكم، كقولك: انما زيد قائم، و انما يقوم زيد. و قد اجتمع المثالان في هذه الآية، لأن انما يوحى إلى مع فاعله، بمنزلة: انما يقوم زيد. و انما إلهکم إله واحد بمنزلة: انما زيد قائم»

## مخالفین معنای حصر برای «انما»

شرتونی در اقرب الموارد که یکی از کتب لغت کاملاً متأخر ولی مشهور است، بیان کرده که جمهور بر آنند که انما معنای حصر را افاده نمی‌کند.<sup>۱</sup>

ابوحیان در البحرالمحیط گفته است که ما افاده‌ی انما را قبول نکردیم و افاده حصر انما هم مبنی بر افاده‌ی حصر انما است. پس انما دلالت بر حصر ندارد.<sup>۲</sup>

نقد و نظر: به نظر می‌رسد که با نقلهایی که از کتب مختلف کردیم نقل اجماع جمهور بر عدم افاده‌ی حصر انما صحیح نباشد ضمناً نظر اقرب الموارد هم خیلی معتبر نیست. در خصوص ابوحیان باید گفت که همانگونه که همانگونه که در باب «انما» گذشت، مشاهده کردیم که ابوحیان نگاهی خاص به بحث حصر دارد و اینکه معنا حصر را قبول نمی‌کرد ناشی از عدم درک صحیح منظور بلاغیون یا مفهوم حصری که آنها توضیح می‌دهند بود و نظرش را با دلیل رد کردیم. و لذا اگر در اینجا هم مثل انما و با آن فضای فکری، حصر «انما» را قبول نمی‌کند، حرفش قابل پذیرش نیست. اگر چه یکی از بزرگان نحو باشد.

## جمع بندی فصل سوم

با لحاظ تمام قرائن موجود در دو قول، آنچه به نظر نگارنده می‌رسد این است که:

«انما نیز مثل انما بصورت موضوع له معنای حصر را افاده می‌کند»

<sup>۱</sup> شرتونی، اقرب الموارد فی فُصح العربیة و الشوارد، ج ۱، ص ۲۲: «أَنَّ تَأْتِي عَلَى وَجْهِين أَحَدَهُمَا أَنْ تَكُونَ حَرْفَ تَوْكِيدٍ . . . وَ تَلْحَقُهَا مَا الزَائِدَةُ فَيَبْطُلُ عَمَلُهَا نَحْوُ قَوْلِ إِنَّمَا أَوْحَى إِلَى أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهَ وَاحِدٍ وَ الْجُمْهُورُ عَلَى أَنَّهَا لَا تَفِيدُ الْحَصْرَ»

<sup>۲</sup> ابوحیان، البحر المحیط فی التفسیر، ج ۷، ص ۴۷۳: «و أما ما ذكره في أنَّما إنها لقصر ما ذكر فهو مبنی علی انما للحصر و قد قررنا أنها لا تكون للحصر، و انما مع أن كهي مع كان و مع لعل، فكما أنها لا تفيد الحصر في التشبيه و لا الحصر في الترجي فكذلك لا تفيد مع أن»

## فصل چهارم : نفی و استثناء

مفهوم شناسی نفی : منظور از نفی هرگونه ادات [نه کلمه] ایست که معنای نفی دهد مثل ما و لا و إن و لیس و ...<sup>۲</sup> او

مفهوم شناسی استثناء : منظور، دو ادات استثناء إلا و غیر است.<sup>۳</sup>

دلالت این راه حصر بر معنای حصر واضح است زیرا در همه جا همینطوری آمده و اگر بخواهند حصر بقیه راهها را بیان کنند، با همین روش بیان می‌کنند.<sup>۴</sup> بنابراین اصل دلالت نیاز به توضیح ندارد.<sup>۵</sup>

فقط یک سؤال باقی می‌ماند و آن اینکه نفی و استثناء در چه حالاتی و به عبارت دیگر با چه شروطی افاده‌ی معنای حصر می‌کنند. که در اینجا اقوال در این زمینه را بر طبق حالاتی که برای استثناء بیان شده است، می‌آوریم.

حالاتی که برای استثناء متصور است :

### ۱. متصل و منقطع

بحث مقدمی ۱: تعریف استثناء منقطع: استثنای که در آن مستثنی داخل در مستثنی منه نیست. خواه مستثنی از جنس مستثنی منه باشد یا نباشد.<sup>۶</sup>

---

۱ حاشیه محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی، ج ۷، ص ۱۸۵: «إن كلُّ إلا كذب الرسل» [فإن كلمة «كل» تفيد التأكيد و «أن» النافية تفيد الحصر و التخصيص «

۲ الإتقان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۶۵: « طرق الحصر كثيرة: أحدها: النفي و الاستثناء؛ سواء كان النفي بلا، أو ما، أو غيرهما. و الاستثناء بآل، أو غير»

۳ همان

۴ بعنوان مثال می‌گویند «إنما زيد قائم» ای «ما زيد إلا قائماً»

۵ أبوعلی الفارسی، المسائل الشیرازیات، ص ۲۵۳: « يقول ناس من النحويين في نحو قوله (إنما حرم ربي الفواحش ما ظهر منها و ما بطن): إن المعنى: ما حرم ربي إلا الفواحش «

۶ شرح الرضی علی الکافی، ج ۲، ص ۷۶: « فالمستثنى الذى لم يكن داخلًا في المتعدد الأوّل قبل الاستثناء: منقطع سواء كان من جنس المتعدد كقولك: جاءني القوم إلا زيدا، مشيرًا إلى جماعة خالية من زيد؛ أو لم يكن، نحو: جاءني القوم إلا حمارًا؛ فقد تبين أن المتصل ليس هو المستثنى من الجنس، كما ظن بعضهم «

بحث مقدمی ۲: محل استعمال استثناء منقطع: رضی در این باره گفته است<sup>۱</sup>: استثناء منقطع معنایش استدراک است به این نحو که اگرچه مستثنی داخل در افراد مستثنی منه نیست، ولی می‌دانیم مخاطب بصورت توهمی آن را داخل در مستثنی منه تصور می‌کند و به عبارتی حکم مستثنی منه را با توسعه‌ای در مفهوم آن به افرادی دیگر هم سرایت می‌دهد که در اینجا با استثناء منقطع آن افرادی را که مدنظر داریم از مستثنی منه فرضی خارج می‌کنیم.<sup>۲</sup> توضیح بیشتر در ادامه‌ی بحث با مثال روشن خواهد شد. بحث مقدمی ۳: سکاکی در مفتاح العلوم، سه شرط برای استثناء در طریقه‌ی نفی و استثناء ذکر کرده است و بیان کرده که اگر این شروط باشند تمامی احکامی که برای معنای حصر در نفی و استثناء می‌گوییم، وجود خواهد داشت<sup>۳</sup>:

۱. مستثنی منه وجود داشته باشد.
۲. مستثنی منه اعم از مستثنی باشد.
۳. مستثنی و مستثنی منه در جنس و وصف [مثلاً فاعلیت یا ...] با هم مشترک باشند.

از آنجایی که در همه‌ی حالات استثناء قطعاً مستثنی منه ظاهر یا مقدر داریم به بیان ساده تر می‌گوییم که باید مستثنی منه اعم و هم جنس با مستثنی باشد تا معنای حصر برداشت شود.

بنا بر تعریف استثناء منقطع، ممکن است شرط سوم گاهی در استثناء منقطع هم باشد، ولی قاعداً شرط دوم حاصل نیست زیرا جنسشان باهم فرق می‌کند و فقط احتمال دارد که بعضی مصادیق مشترک داشته باشند ولی مستثنی منه غیر هم جنس، اعم از مستثنی نخواهد بود.

همانطوری که در تعریف استثناء منقطع گفتیم، مستثنی اصلاً داخل در مستثنی منه نیست. بنابراین قاعداً در استثناء منقطع آنگونه حصری که در متصل داشتیم را شاهد نخواهیم بود.

اما حال یک سؤال باقی است و آن اینکه آیا می‌توان از استثناء منقطع هم حصر برداشت کرده یا خیر؟

۱ شرح الرضی علی الکافی، ج ۲، ص ۸۲: «... لأن المستثنی المنقطع، یلزم مخالفته لما قبله نفياً و اثباتاً، كما فی «لکن»، و فی «سوی» لا یلزم ذلك، لأنک تقول: لی علیک دیناران، سوی الدینار الفلانی، و ذلك إذا كان صفة؛ و أيضاً معنی «لکن» الاستدراک، و المراد بالاستدراک فیها رفع توهم المخاطب دخول ما بعدها فی حکم ما قبلها، مع أنه لیس بداخل فیه، و هذا هو معنی الاستثناء المنقطع بعینه»

۲ نکته‌ای که شایان توجه است اینکه ما در اینجا محل استعمال اصلی استثناء منقطع را بیان کردیم. اما همانطوری که واضح است ممکن است همین معنا با اغراض خاص دیگری هم قصد شده که در خیلی از آنها مراد و تکیه متکلم به هیچ عنوان روی معنای حصر نباشد.

۳ سکاکی، مفتاح العلوم، ص ۴۱۰: «مستلزمات إلا: و الأصل فی جمیع ذلك، هو أن (إلا) فی الکلام الناقص تستلزم ثلاثة أشياء: أحدها المستثنی منه، لكون (إلا) للإخراج، و استدعاء الإخراج مخرجا منه. و ثانيها: العموم فی المستثنی منه؛ لعدم المخصص، و امتناع ترجیح أحد المتساویین ...

... و ثالثها: مناسبة المستثنی منه للمستثنی فی جنسه و وصفه، و أعنی بصفته كونه: فاعلاً أو مفعولاً، أو ذا حال أو حالاً، أو ما یری كيف یقدر المستثنی منه فی نحو: ما جاءنی إلا زید، مناسباً له فی الجنس و الوصف الذی ذکرت ... و هذه المستلزمات توجب جمیع تلك الأحكام»

آنگونه که کتب بلاغی تصریح دارند، حصر به معنای «اثبات الحکم للمذکور و نفيه عما عداه» فقط با استثناء متصل حاصل می‌شود.

ولی یک فرضی هم باقیست که آن را دسوقی در حاشیه‌اش بر مختصر توضیح داده است.<sup>۲</sup> به این نحو که وقتی می‌گوییم «ما جاء القوم إلا الحمير»، ما دو مطلب متوجه می‌شویم:

- هیچیک از افراد قوم و متعلقاتش نیامده است.
- الاغ که از متعلقات قوم است، آمده است.

توضیح حصر: فرض این است که مخاطب با شنیدن ما جاء القوم، یک مجموعه‌ای در ذهنش تشکیل می‌شود که شامل افراد قوم و متعلقات آنها است و حکم مجیء را از همه‌ی آنها نفی می‌کند. بعد با گفتن إلا الحمير، الاغ را از نفی حکم مجیء استثناء می‌کنیم. و در نتیجه مجیء را نسبت به تمامی افراد آن مجموعه، حصر در الاغ می‌کنیم.

نقد و بررسی:

منبع خاصی در این زمینه که تحلیلی از این بحث ارائه کرده باشد، یافت نشد. ولی اجمالاً دو نکته به ذهن نگارنده می‌رسد:

نکته‌ی اول: به نظر می‌رسد از آنجایی که شاید تشخیص اینکه مخاطب در استثناء منقطع دقیقاً چه مصادیقی را برای مستثنی منه در نظر گرفته است، همیشه مقدور نباشد؛ بنابراین نمی‌توانیم بصورت حتمی و دقیق بگوییم که حصر نسبت به کدام مصادیق بیان شده است.

نکته‌ی دوم: به نظر می‌رسد با اینکه می‌گوییم حصر دارد و حکم را از ما قبل نفی می‌کنیم، ولی در این نوع استعمال، تکیه کلام مخاطب روی قمست اثباتی است نه نفی. یعنی ناظر به این است که الاغی که جزء متعلقات قوم بوده آمده است ولی نمی‌خواهد بگوید بقیه متعلقات قوم نیامده اند. اگرچه در واقع همینطور باشد.

---

۱ عروس الأفراح، ج ۱، ص ۴۱۶: «قال: وجه الجميع، أي: الحصر في جميع صور الحصر بما و إلا، سواء كان بين الفعل و الفاعل، أو المبتدأ و الخبر، أو غيرهما أن الاستثناء المفرغ لا بد أن يتوجه النفي فيه إلى متعدد، فهو مستثنى منه؛ لأن الاستثناء إخراج، فيحتاج إلى مخرج منه، و المراد التقدير المعنوي لا الصناعي، فإن تقدير المستثنى منه و التفريغ لا يجتمعان، و لا بد أن يكون عاما؛ لأن الإخراج لا يكون إلا من عام و ينبغي أن يحتمل العموم على الشمول مطلقا مطلقا؛ ليدخل فيه نحو العدد و الجموع المنكرة، و لا بد أن يكون مناسباً للمستثنى في جنسه، مثل: ما قام إلا زيد، التقدير: أحد، و ما أكلت إلا تمرا، التقدير: مأكولا، و لا بد أن يوافق في صفته، أي: في إعرابه، و حينئذ و جب القصر إذا أوجب منه شيء إلا»

۲ حاشیه‌ی الدسوقی علی مختصر المعانی، ج ۲، ص ۲۹۹: «(قوله: لأن إلا للإخراج) علة لقوله يتوجه إلى مقدر و هذا ظاهر في الاستثناء المتصل؛ لأن إلا فيه للإخراج، و أما المنقطع فلا فيه ليست للإخراج، بل بمعنى بل فلا يتأتى فيه هذا التوجيه مع أنه مفيد للحصر أيضا، فإذا قيل: ما جاء القوم إلا الحمير، فالمعنى أن المجيء لا يتجاوز إلى القوم و لا إلى ما يتعلق بهم مما عدا الحمير»



بنابراین بعنوان جمع بندی این قسمت می توان گفت : «نفی و استثناء» در اصطلاح بلاغیون فقط به استثناء متصل گفته می شود و از منقطع خیلی کم بحث شده است. البته منقطع به نحو خاصی بر معنای حصر دلالت می کند که آنهم خیلی واضح و روشن نیست و نمی توانیم بگوییم قطعاً مراد متکلم بوده است. می توانیم بگوییم که استثناء منقطع به تنهایی ظاهر در حصر نیست مگر اینکه با قرائن برداشت شود.

## ۲. موجب و غیرموجب

آنچه بسیار واضح است اینکه وقتی می گوییم نفی و استثناء، یعنی استثناء در حیز نفی واقع شده است و این یعنی استثناء غیرموجب است.

## ۳. تام و مفرغ

همانطوری که گذشت، بنابر مطلب سکاکی در مفتاح العلوم بطور خلاصه دو شرط برای افادهی معنای حصر در طریقهی «نفی و استثناء» وجود داشت : مستثنی منه اعم و هم جنس با مستثنی باشد.

لذا خود سکاکی می خواهد مثالی که تمامی شروط را دارا باشد بیان کند اول می گوید «ما ضرب زیداً إلا عمراً» بعدش می گوید باید قبل از «إلا» ، «أحد» در تقدیر بگیریم تا هم عام باشد و هم از یک جنس. بنابراین تقدیر می شود «ما ضرب زیداً أحداً إلا عمراً»

با این بیانی که گفته شد معلوم شد که استثناء تام و مفرغ هر دو فی الجملة افادهی حصر دارند. فقط دو نکته باقی می ماند:

نکته ی اول: در استثناء مفرغ به دلیل اینکه همیشه مستثنی منه مقدر را عام و هم جنس در تقدیر می گیرند، همواره هر دو شرط افادهی حصر حاصل است. به خلاف استثناء تام که باید هر دو شرط در آن احراز شود. بنابراین بعنوان مثال جملهی «ما ضرب زید إلا عمراً» در هر حالتی حصر دارد. ولی جمله «ما جاء القوم إلا زیداً» بنابر فرض اینکه زید داخل در همان قومی باشد که مستثنی منه است، معنای حصر برداشت می شود و لا غیر. بنابراین بطور کلی می شود گفت دلالت استثناء مفرغ بر حصر، مطلق و دلالت استثناء تام بر حصر، مقید به دو قید اعمیت و هم جنس بودن است.

نکته‌ی دوم: با بررسی که در کتب بلاغی انجام شد، مشاهده شد که تقریباً همه‌ی مثالهایی که در طریق نفی و استثناء می‌آوردند، استثناء مفرغ است. ولی به تصریح محمدی بامیانی<sup>۱</sup> و عصام الدین اسفراینی<sup>۲</sup> معلوم شد که اگرچه مثالهایشان مفرغ است و برای تطبیق هم از مفرغ استفاده می‌کنند، ولی ظاهراً بخاطر یکی از دو دلیل زیر است که خیلی نامی از استثناء تام در میان نیست:

افاده‌ی استثناء توسط استثناء تام که واضح است و نیازی به توضیح نیست. مفرغ نیاز به توضیح دارد. چون باید توضیح دهیم که لازم است مستثنی منه عام و مقدر در تقدیر بگیریم.<sup>۳</sup>

بنابر قول بعضی از بلاغیون، فقط استثناء مفرغ جزء طرق قصر اصطلاحی که در علم بلاغت از آنها بحث می‌کنند می‌باشد. این مطلب را دسوقی از بعضی بلاغیون نقل کرده و خودش در رد آنها، تصریح بر معنای حصر در استثناء تام می‌کند.<sup>۴</sup>

## جمع بندی فصل چهارم

استثناء متصل و مفرغ به اتفاق همه بر معنای حصر دلالت می‌کنند. ولی استثناء منقطع به تنهایی ظاهر در حصر نیست مگر با شرایط خاطی و استثناء تام نیز با دو شرط اعمیت و هم جنس بودن مستثنی منه با مستثنی بر معنای حصر دلالت می‌کنند.

---

<sup>۱</sup> دروس فی البلاغ، ج ۲، ص ۳۶۳: «إنما تعرض لبيان وجه إفادة الاستثناء المفرغ القصر دون غيره من الاستثناء الذي لا يكون مفرغاً، و دون الطرق الثلاثة الباقية... و كذا النفي و الاستثناء إذا كان المستثنى منه مذكوراً واضحاً لا تحتاج إلى البيان... فما بقي الخفاء إلّا في الاستثناء المفرغ، فلهذا اقتصر المصنّف على بيانه فقط»

<sup>۲</sup> الأطول شرح تلخيص مفتاح العلوم، ج ۱، ص ۶۵۶: « و اقتصر على البيان في المفرغ؛ لأن البيان فيه يجعله مردوداً إلى غير مفرغ فإذا بين فكأنه بين غير المفرغ أيضاً»

<sup>۳</sup> مدرس افغانی، المدرس الأفضّل فیما یرمز و یشار إليه فی المطول، ج ۴، ص ۷۴: «فان قلت ما وجه تخصيص بيان الوجه بالاستثناء المفرغ مع وجود فی غیره ایضاً نحو ما جائی القوم الا زید و ذلك ظاهر. قلت لان الامر فی غیر المفرغ ظاهر بین لان كل احد يعلم وجه افادة نحو ما جائی القوم الا زید القصر و كذا العطف و لان الشایع فی طرق القصر الاستثناء المفرغ»

<sup>۴</sup> حاشیة الدسوقی علی مختصر المعانی، ج ۲، ص ۲۸۶: « و اعترض علی المصنّف بأن قوله و الأصل فی الثلاثة النص علی المثبت فقط دون المنفی یقتضی أن نحو: ما قام القوم إلا زیدا خارج عن الأصل؛ لأن الأصل النص علی المثبت فقط، و قد نص فی هذا المثبت و المنفی فیکون خارجاً عن الأصل مع أنه جار علی الأصل باتفاق، و لم یقل أحد بخروجه عنه، و أجاب بعضهم بأن الكلام فی الاستثناء المفرغ؛ لأنه هو الذي من طرق القصر، و أما هذا فلیس من طرق الحصر اصطلاحاً و لا یخفی ضعف هذا الجواب؛ لأن معنى الحصر موجود فيه قطعاً، فالأحسن فی الجواب أن یقال: إنا نمنع أنه نص فيه علی المنفی لأن المراد بالنص التفصیل و المنفی - و هو القوم فی المثال المذكور مجمل - لعدم النص فيه علی الأفراد واحداً واحداً»

## منابع و مأخذ

١. قرآن كريم
٢. ابن انبارى، عبد الرحمن بن محمد (١٣٦٢ هـ.ش)، البيان فى غريب إعراب القرآن (چاپ اول)، قم، دارالهجره
٣. ابن دريد، محمد بن حسن (١٩٨٨ م)، جمهره اللغة (چاپ اول)، بيروت، دارالعلم للملايين
٤. ابن سيده، على بن اسماعيل (١٤٢١ هـ.ق)، المحكم و المحيط الأعظم (چاپ اول)، بيروت، دارالكتب العلميه
٥. ابن عادل، عمر بن على (١٤١٩ هـ.ق)، اللباب فى علوم الكتاب (چاپ اول)، بيروت، دارالكتب العلميه منشورات محمد على بيضون
٦. ابن عاشور، محمد طاهر (١٣٩٤ هـ.ق)، التحرير و التنوير (چاپ اول)، بيروت، مؤسسه التاريخ العربى
٧. ابن عطيه، عبدالحق بن غالب (١٤٢٢ هـ.ق)، المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز (چاپ اول)، بيروت، دارالكتب العلميه منشورات محمد على بيضون
٨. ابن فارس، احمد (١٤٠٤ هـ.ق)، معجم مقاييس اللغة (چاپ اول)، قم، مكتب الأعلام الإسلامى
٩. أبوحيان، محمد بن يوسف (١٤٢٠ هـ.ق)، البحر المحيط فى التفسير (چاپ اول)، بيروت، دار الفكر
١٠. ازهرى، محمد بن أحمد (١٤٢١ هـ.ق)، تهذيب اللغة (چاپ اول)، بيروت، دار احياء التراث العربى
١١. اسفراينى، عصام الدين بن عريشاه (بى تا)، الأطول شرح تلخيص مفتاح العلوم (چاپ اول)، بيروت، دارالكتب العلميه
١٢. إسنوى، نهاية السؤل شرح منهاج الوصول
١٣. اصفهانى، ابوالحسن، سيادتى سبزوارى، ميرزا حسن (١٤٢٢ هـ.ق)، وسيله الوصول إلى حقائق الأصول (چاپ اول)، قم، جماعة المدرسين بقم مؤسسه النشر الإسلامى
١٤. افغانى، مدرس (١٣٦٢ هـ.ش)، المدرس الأفضل فيما يرمز و يشار إليه فى المطول (چاپ اول)، قم، دارالكتب
١٥. آخوند خراسانى، محمد كاظم بن حسين (١٤٠٩ هـ.ق)، كفايه الأصول (چاپ اول)، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام
١٦. ألسى، محمود بن عبدالله (١٤١٥ هـ.ق)، روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم و سبع المثانى (چاپ اول)، بيروت، دارالكتب العلميه منشورات محمد على بيضون
١٧. بابتي، عزيزه فوال (بى تا)، المعجم المفصل فى النحو العربى (چاپ اول)، بيروت، دارالكتب العلميه
١٨. بستانى، فؤاد افرام (١٣٧٥ هـ.ش)، فرهنگ ابجدى (چاپ دوم)، تهران، اسلامى

١٩. تفتازانى، مسعود بن عمر (١٣٧٦ هـ.ش)، مختصر المعانى (چاپ سوم)، قم، دار الفكر
٢٠. تفتازانى، مسعود بن عمر (بى تا)، مطول و بهامشه حاشية السيد مير شريف (چاپ چهارم)، قم، مكتبة الداورى
٢١. جرجانى، عبدالقاهر بن عبدالرحمن (بى تا)، دلائل الإعجاز فى علم المعانى (چاپ اول)، بيروت، دار الكتب العمية
٢٢. جوهرى، اسماعيل بن حماد (١٣٧٦ هـ.ق)، الصحاح (چاپ اول)، بيروت، دار العلم للملايين
٢٣. حلى (علامه حلى)، نهاية الوصول إلى علم الأصول
٢٤. خازن، على بن محمد (١٤١٥ هـ.ق)، لباب التأويل فى معانى التنزيل (چاپ اول)، بيروت، دار الكتب العلمية منشورات محمد على بيضون
٢٥. خطيب قزوینی، محمد بن عبدالرحمن (بى تا)، الإيضاح فى علوم البلاغة (چاپ دوم)، بيروت، دار الكتب العلمية
٢٦. خمينى، مصطفى (١٤١٨ هـ.ق)، تحريرات فى الأصول (چاپ اول)، قم، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى (ره)
٢٧. خمينى، مصطفى (١٤١٨ هـ.ق)، تفسير القرآن الكريم (چاپ اول)، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى (ره)
٢٨. خوئى، ابوالقاسم، واعظ حسینی بهسودى، محمدسرور (١٤٢٢ هـ.ق)، مصباح الأصول (چاپ اول)، مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئى
٢٩. دسوقى، محمد (بى تا)، حاشية الدسوقى على مختصر المعانى (چاپ اول)، بيروت، المكتبة العصرية
٣٠. راغب اصفهانی، حسين بن محمد (١٤١٢ هـ.ق)، مفردات ألفاظ القرآن (چاپ اول)، بيروت، دار الشاميه
٣١. رضى الدين استرآبادى، محمد بن حسن (١٣٨٤ هـ.ش)، شرح الرضى على الكافية (چاپ اول)، تهران، مؤسسه الصادق للطباعة و النشر
٣٢. زرکشى، محمد بن بهادر (١٤١٠ هـ.ق)، البرهان فى علوم القرآن (چاپ اول)، بيروت، دار المعرفة
٣٣. زمخشرى، محمود بن عمر (١٤٠٧ هـ.ق)، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل (چاپ سوم)، بيروت، دار الكتب العربى
٣٤. زين الدين بن على (شهيد ثانى) (١٤١٦ هـ.ق)، تمهيد القواعد (چاپ اول)، قم، دفتر تبليغات اسلامى حوزة علميه قم
٣٥. سبجانی، جعفر، حاج عاملى، محمد حسين (١٤٢٤ هـ.ق)، ارشاد العقول إلى مباحث الأصول (چاپ اول)، قم، مؤسسه امام صادق (ع)

٣٦. سبكي، على بن عبد الكافي (بى تا)، عروس الأفراح فى شرح تلخيص المفتاح (چاپ اول)، بيروت، المكتبة العصرية
٣٧. سكاكى، يوسف بن أبى بكر (بى تا)، مفتاح العلوم (چاپ اول)، بيروت، دار الكتب العلمية
٣٨. سمين، أحمد بن يوسف (١٤١٤ هـ.ق)، عمدة الحفاظ فى تفسير أشرف الألفاظ (چاپ اول)، بيروت، عالم الكتب
٣٩. سيوطى، عبدالرحمن بن أبى بكر (١٤٢١ هـ.ق)، الاتقان فى تفسير القرآن (چاپ دوم)، بيروت، دار الكتب العربى
٤٠. شرتونى، سعيد خورى (١٤٠٣ هـ.ق)، اقرب الموارد فى فصح العربية و الشوارد (چاپ اول)، قم، منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى
٤١. شيخ انصارى، مرتضى بن محمدامين، كلانترى، ابوالقاسم (١٣٨٣ هـ.ش) مطارح الأنظار (چاپ دوم)، قم، مجمع الفكر الإسلامى
٤٢. شيخ زاده، محمد بن مصطفى (١٤١٩ هـ.ق)، حاشية على تفسير القاضى البيضاوى (چاپ اول)، بيروت، دار الكتب العلمية منشورات محمد على بيضون
٤٣. صدر، سيد محمدباقر (١٤٢٣ هـ.ق)، دروس فى علم الأصول - الحلقة الثالثة (چاپ اول)، قم، مجمع الفكر الإسلامى
٤٤. طباطبايى، سيد محمدحسين (١٣٩٠ هـ.ق)، الميزان فى تفسير القرآن (چاپ دوم)، بيروت، مؤسسه الأعلمى للمطبوعات
٤٥. طبرسى، فضل بن حسن (١٤١٢ هـ.ق)، تفسير جوامع الجامع (چاپ اول)، قم، حوزة علميه قم
٤٦. طبرى، محمد بن جرير (١٤١٢ هـ.ق)، جامع البيان فى تفسير القرآن (چاپ اول)، بيروت، دار المعرفة
٤٧. طبيى، حسين بن محمد (١٤١١ هـ.ق)، التبيان فى البيان (چاپ اول)، بيروت، دار البلاغة
٤٨. عكبرى، عبدالله بن حسين (١٤١٩ هـ.ق)، التبيان فى اعراب القرآن (چاپ اول)، رياض، بيت الأفكار الدولية
٤٩. علوى يمنى، يحيى بن حمزة (١٤٢٣ هـ.ق)، الطراز لأسرار البلاغة و علوم حقائق الإعجاز (چاپ اول)، بيروت، المكتبة العصرية للطباعة و النشر
٥٠. فارسى، أبوعلی (١٤٢٤ هـ.ق)، المسائل الشيرازيات (چاپ اول)، كويت، كنوز إشبيليا للنشر و التوزيع
٥١. فخر رازى، محمد بن عمر (١٤٢٠ هـ.ق)، التفسير الكبير (مفاتيح الغيب) (چاپ سوم)، بيروت، دار إحياء التراث العربى
٥٢. فخر رازى، محمد بن عمر (١٤٢٤ هـ.ق)، نهاية الإيجاز فى دراية الإعجاز (چاپ اول)، بيروت، دار صادر

٥٣. فيروزآبادى، محمد بن يعقوب (١٤١٥ هـ.ق)، القاموس المحيط (چاپ اول)، بيروت، دار الكتب العلميه
٥٤. فيومى، أحمد بن محمد (١٤١٤ هـ.ق)، مصباح المنير (چاپ دوم)، قم، مؤسسه دار الهجره
٥٥. محمدى باميانى، غلامعلى (بى تا)، دروس فى البلاغه (چاپ اول)، بيروت، مؤسسه البلاغ
٥٦. مظفر، محمدرضا (١٣٧٨ هـ.ش)، اصول الفقه (با تعليقه زارعى) (چاپ پنجم)، قم، بوستان كتاب
٥٧. مكارم شيرازى، ناصر، قدسى، أحمد (١٤٢٨ هـ.ش)، أنوار الأصول (چاپ دوم)، مدرسه الإمام على بن أبيطالب (ع)
٥٨. نظام اعرج، حسن بن محمد (١٤١٦ هـ.ق)، تفسير غرائب القرآن و رغائب الفرقان (چاپ اول)، بيروت، دار الكتب العلميه منشورات محمد على بيضون
٥٩. هاشمى، احمد (١٣٨١ هـ.ش)، جواهر البلاغه (چاپ پنجم)، قم، مركز مديريت حوزه علميه قم